

قرآن مبین

(۳۵)

سوره قلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره قلم

روایتی در فضیلت سوره

الصَّادِق (علیه السلام): مَنْ قَرَأَ سُورَةَ ن وَالْقَلَمِ فِي فَرِيضَةٍ أَوْ نَافِلَةٍ أَمَنَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ أَنْ يُصِيبَهُ فَقْرٌ أَبَدًا وَ أَعَادَهُ اللَّهُ إِذَا مَاتَ مِنْ ضَمَّةِ الْقَبْرِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۴۶۲، ثواب الأعمال، ص ۱۱۹

امام صادق (علیه السلام): هر کس سوره ن وَالْقَلَمِ را در نماز واجب یا مستحب بخواند، خداوند عزوجل او را همواره از فقر در امان می‌دارد، و در هنگام مرگ او را از فشار قبر محفوظ می‌دارد.

ترتیب نزول

قول مشهور در سوره‌ی قلم رتبه‌ی دوم در ترتیب نزول است. اما به نظر می‌رسد این شهرت صحیح نباشد. دلیل اول این‌که سوره با قسم آغاز می‌شود؛ سور ابتدایی نازلۀ هیچ‌کدام با قسم شروع نمی‌شوند. دلیل دوم این‌که آیات ابتدایی این سوره (آیات ۱ تا ۷) رفع اتهامی است که به پیامبر می‌زدند؛ روشن است که این پاسخ باید بعد از پخش شدن خبر نبوت پیامبر اکرم باشد. دلیل سوم این‌که آیات این سوره با لحن سور پیشین سازگار است، و در عین حال با لحن سور ابتدایی نازلۀ سازگار نیست. بنابراین به نظر می‌رسد سوره‌ی قلم، سوره‌ی دوم نازلۀ نباشد، و در همین حدود ترتیبی که آورده‌ایم قرار گیرد. البته چنان‌که در گذشته عرض کردیم این امور قطعیت ندارد، و علم آن نزد خداوند است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ۱ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ۲ وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مُمْنُونَ ۳ وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ۴ فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ ۵ بِأَيِّكُمْ الْمُنْتَوُونَ ۶ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ۷

به نام خدای بسیار مهربان. ن، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند. تو به لطف پروردگارت مجنون نیستی. و بی‌گمان اجرای بی‌پایان داری. و تو اخلاقی والا داری (بر قلّه‌ی اخلاق نشسته‌ای). به زودی خواهی دید، و خواهند دید. که کدامتان کم‌خرد است! پروردگارت بهتر از هر کسی می‌داند چه کسی گمراه شده، و چه کسی هدایت یافته است.

این سوره نیز با حروف مقطعه آغاز می‌گردد؛ و پس از آن سوگند خورده می‌شود. سوگند به قلم، و آنچه می‌نویسند. تطبیق قلم کار آسانی نیست. در ابتدای امر معنایی به ذهن متبادر می‌شود که روشن است. قلم ابزار نگارش است؛ و از این حیث ارزشمند است. چرا که تمامی علوم از طریق آن منضبط شده و حفظ می‌گردد. گرچه این معنا غلط نیست، اما سوگند به قلم، ما را به معنایی عمیق‌تر راهنمایی می‌کند. در سوره‌ی علق، آیات ۴ و ۵ آمد: الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ. در سوره‌ی علق قلم را همان قلم متبادر ذهنی معنا کردیم. تفاوت این دو کریمه در قسمی است که در این سوره وجود دارد. و آن‌قدر حائز اهمیت است که نام سوره نیز بر همین نام قرار گرفته است. می‌توانیم در معنای قلم از وَمَا يَسْطُرُونَ کمک بگیریم. معنای ابتدایی ما یسطرون نیز همان‌طور که بیان شد کتابت است. اما می‌توان با اندکی مداقه عالم را حروف و کلمات این نوشته دانست. یعنی همه‌ی مخلوقات در مقام تشبیه سطور، کلمات و حروف هستند. در سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۴۵ آمد: إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ. این کریمه مؤید مهمی بر آنچه عرض کردیم می‌باشد.

آنچه این سطور را می‌نگارد قلم است. بنابراین قلم وجهی خالقیت باری تعالی است. به تعبیر اهلش عقل اول، و به بیان بهتر و دقیق‌تر خلیفه‌ی الهی است. چنان‌که در نقل‌های بسیاری اول ما خلق الله العقل، یا نوری، یا القلم آمده است. دقت بفرماید.

روایات بسیاری ذیل این کریمه نقل شده‌است. برای نمونه روایتی را نقل می‌کنیم. باید دقت کنیم که فهم این روایات از این جهت که جنبه‌ی تمثیلی دارد، کار آسانی نمی‌باشد.

سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ قَالَ قُلْتُ لِلصَّادِقِ (عليه السلام) يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) مَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الْمَ وَ ... قَ وَ نَ قَالَ (عليه السلام) ... وَ أَمَّا نَ فَهُوَ نَهْرٌ فِي الْجَنَّةِ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَجْمَدُ فَجَمَدٌ فَصَارَ مِدَاداً ثُمَّ قَالَ عَزَّوَجَلَّ لِلْقَلَمِ اكْتُبْ فَسَطَرَ الْقَلَمُ فِي اللَّوْحِ الْمُحْفُوظِ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَأَلْمَدَادُ مِدَادٌ مِنْ نُورٍ وَ الْقَلَمُ قَلَمٌ مِنْ نُورٍ وَ اللَّوْحُ لَوْحٌ مِنْ نُورٍ قَالَ سُفْيَانُ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (عليه السلام) بَيِّنْ لِي أَمْرَ اللَّوْحِ وَ الْقَلَمِ وَ الْمِدَادِ فَضَلَّ بَيَانٍ وَ عَلَّمَنِي مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ فَقَالَ يَا ابْنَ سَعِيدٍ لَوْ لَا أَنَّكَ أَهْلٌ لِلْجَوَابِ مَا أُجِبْتُكَ فَنُورٌ مَلَكٌ يُودَى إِلَى الْقَلَمِ وَ هُوَ مَلَكٌ وَ الْقَلَمُ يُودَى إِلَى اللَّوْحِ وَ هُوَ مَلَكٌ وَ اللَّوْحُ يُودَى إِلَى إِسْرَافِيلَ وَ إِسْرَافِيلُ يُودَى إِلَى مِيكَائِيلَ وَ مِيكَائِيلُ يُودَى إِلَى جِبْرِئِيلَ وَ جِبْرِئِيلُ يُودَى إِلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ (عليهم السلام) قَالَ ثُمَّ قَالَ لِي قُمْ يَا سُفْيَانُ فَلَا آمَنُ عَلَيْكَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۴۶۶ بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۳۷۳

سفیان بن سعید ثوری، از امام صادق (علیه السلام) در خصوص تفسیر حروف مقطعه قرآن روایت کرده است که فرمود: «و اما نون رودی در بهشت است، که خداوند عزوجل به آن فرمود: «بسته شو»، پس بسته شد. سپس خداوند عزوجل به قلم فرمود: «بنویس». بنابراین قلم، آنچه وجود داشته و آنچه تا روز قیامت به وجود خواهد آمد را در لوح محفوظ نوشت. جوهر، جوهری از نور است و قلم، قلمی از نور است، و لوح، لوحی از نور است. سفیان گفت: به ایشان عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله)! آیا ممکن است که امر لوح و قلم و جوهر را برای من کاملاً توضیح

دهید، و آنچه را خداوند به شما آموخته، به من بیاموزید؟» فرمود: «ای ابن سعید! اگر شایسته جواب دادن نبودی، پاسخ تو را نمی‌دادم؛ نون، فرشته‌ای است که به قلم منتقل می‌کند و قلم نیز فرشته است، و لوح منتقل می‌کند و لوح نیز فرشته است، و لوح به اسرافیل منتقل می‌کند و اسرافیل به میکائیل منتقل می‌کند، و میکائیل به جبرئیل منتقل می‌کند، و جبرئیل به انبیاء و پیامبران (علیهم السلام) منتقل می‌کند». گفت: سپس فرمود: «ای سفیان! به پاخیز [و برو] که خاطرم از تو جمع نیست».

مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ؛ جواب قسم است، و دو آیه بعدی که با واو عطف آمده‌اند نیز جواب قسم باشکوه ابتدای سوره می‌باشند. آیه دوم در واقع پاسخی است به تهمت‌هایی که به پیامبر می‌زدند. پیامبر غرق نعمات الهی است. یکی از این نعمات، نعمت پیامبری است که به ایشان اختصاص پیدا کرده است. لازمه‌ی این نعمت کامل‌ترین انسان، و عقل کامل است. پس تهمت ناروایی که به ایشان می‌زدند مبنی بر جنون ایشان بی‌پایه و اساس است. نقلی که در ادامه آورده می‌شود، به خوبی تهمت‌هایی را که به پیامبر اکرم می‌زدند بیان می‌کند:

ابن عباس (رحمة الله علیه): إِنَّ الْوَلِيدَ بْنَ الْمَغِيرَةَ أَتَى قُرَيْشًا فَقَالَ إِنَّ النَّاسَ يَجْتَمِعُونَ غَدًا بِالْمَوْسِمِ وَقَدْ فَشَا أَمْرُ هَذَا الرَّجُلِ فِي النَّاسِ وَهُمْ يَسْأَلُونَكَ عَنْهُ فَمَا تَقُولُونَ فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ أَقُولُ إِنَّهُ مَجْنُونٌ وَقَالَ أَبُو لَهَبٍ أَقُولُ إِنَّهُ شَاعِرٌ وَقَالَ عَقْبَةُ بْنُ أَبِي مَعْيُطٍ أَقُولُ إِنَّهُ كَاهِنٌ فَقَالَ الْوَلِيدُ بَلْ أَقُولُ هُوَ سَاحِرٌ يُفَرِّقُ بَيْنَ الرَّجُلِ وَالْمَرْأَةِ وَبَيْنَ الرَّجُلِ وَأَخِيهِ وَأَبِيهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى ن وَالْقَلَمِ الْآيَةَ وَ قَوْلُهُ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ الْآيَةَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۴۶۴ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۹۸

ابن عباس (رحمة الله عليه): ولیدبن مغیره نزد قریش آمد و گفت: «فردا مردم در موسم [حج] جمع می‌شوند و امر [رسالت] این مرد [منظورش پیامبر (صلی الله علیه و آله) است] در میان مردم آشکار شده است، و آن‌ها در مورد او از شما می‌پرسند؛ پس [در جواب آن‌ها] چه می‌گویید؟ ابوجهل گفت: «می‌گویم او دیوانه است». ابولهب گفت: «می‌گویم او شاعر است». عقبه بن ابی معیط گفت: «می‌گویم او کاهن (پیشگوی) است» و ولید گفت: «بلکه من می‌گویم او ساحر است؛ [چون] بین مرد و زنش و بین مرد و برادرش و پدرش جدایی می‌افکند». در نتیجه خدای تعالی [برای ردّ سخنان آن‌ها این آیات را] نازل فرمود: ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ و این سخنش را: و گفته شاعری نیست، اما کمتر ایمان می‌آورید!». (حاقه/۴۱)».

وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مُمْنُونَ؛

من:

مقایس: أصلان: أحدهما يدلّ على قطع و انقطاع، و الآخر على اصطناع خير. الأول: المن: القطع. و منه يقال: مننت الحبل: قطعتة. فلهم أجر غير ممنون.

با توجه به معنای لغت من، اجرای برای پیامبر می‌باشد که منقطع نیست، همیشگی و بی‌پایان است. مسئولیتی که بر عهده‌ی پیامبر اکرم گذارده شد، حتماً اجرای دارد که برای هیچ کس قابل تصوّر نمی‌باشد. همان طور که در روایت آمده است: قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) قَدْ أُسْرِعَ إِلَيْكَ الشَّيْبُ؟ قَالَ شَيَّبَتْنِي هُودٌ وَأَخَوَاتُهَا. (تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۵۸۲) و دلیل آن در روایت دیگری بیان شد: شَيَّبَتْنِي هُودٌ فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ قَوْلُهُ فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتُ. اشاره‌ی حضرت به آیه‌ی ۱۱۲ سوره‌ی هود است: فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

پیامبر اکرم خلق اول و خاتم انبیاء است. همه‌ی خلق سر سفره‌ی او هستند. هر که در عالم خیری دارد از او است؛ بنابراین اجر او لاینقطع و همیشگی است.

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ؛ این کریمه در وصف نبی اکرم، از زیباترین توصیفاتی است که در قرآن برای ایشان آمده است. ترجمه‌ای که آوردیم نقل از جناب ملکی است: و تو بر قلّه‌ی اخلاق نشسته‌ای.

خلق در لغت چنین معنا شده است:

مقایس: أصْلان، أحدهما تقدیر الشیء، و الآخر ملاسة الشیء، فالاول فقولهم: خلقت الأديم للسقا اذا قدرته. و من ذلك الخلق و هی السجیة. لأنّ صاحبه قد قدرّ علیه. و فلان خلیق بكذا.

خلق، استقرار صفاتی در انسان است، که موجب بروزاتی در اعمال و رفتار می‌گردد. برای مثال انسان وقتی خود را بزرگ‌تر از دیگران نبیند، عفو و بخشش برایش راحت می‌شود. یا وقتی رحمت الهی در جانش استقرار گیرد، مهربانی به انسان‌ها برایش شیرین می‌شود.

خداوند درباره‌ی پیامبر می‌فرماید تو در کمال تمامی اوصاف اخلاقی هستی. این آیه اولاً توصیفی با شکوه برای پیامبر است. انسان‌ها ممکن است با ممارست فراوان در صفتی ممتاز گردند؛ اما قطعاً در همه‌ی اوصاف نمی‌توانند کامل باشند. خداوند متعال درباره‌ی نبی‌اش می‌فرماید تو در تمامی اخلاق بر قلّه‌ای! یعنی همه‌ی صفات پسندیده در او کامل و تمام است. این بیانی فوق‌العاده است که نیاز به شرحی مبسوط دارد، و به فضل خدا در سطور بعدی به آن اشاره خواهد شد.

ثانیاً روشن کردن هدف بعثت ایشان است. چنان‌که در روایتی مشهور میان شیعه و اهل سنت آمده است: إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمَّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ. هدف از بعثت به وضوح در این روایت، کامل کردن کرامت‌های اخلاقی است. در سوره‌ی احزاب، آیه‌ی

۲۱ آمد: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا. پیامبر را اسوه‌ای نیک برای کسانی می‌شمارد که امید به خداوند و روز قیامت دارند. وقتی پیامبر اسوه‌ی اخلاقی مطابق آیه (إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) است؛ انسان‌ها نیز راه و نحوه‌ی تبعیتشان روشن می‌گردد.

مبحثی قبلاً عرض شد، اما به جهت اهمیت، بار دیگر به اختصار آن را بیان می‌کنیم. اخلاق پایه‌ای دارد، که باور و عقیده است. اگر باورهای الهی و غیر مادی، در انسان ریشه دوانده باشد، در صفات اخلاقی نیز خود را نشان می‌دهد. البته که بدون باورهای عمیق نیز ممکن است انسانی دارای صفات خوب و پسندیده باشد. دو عامل غیر الهی می‌تواند انسان‌هایی متخلّق بسازد: یکی جامعه‌ی اخلاقی به مرور زمان، که معمولاً در ابتدا با وضع قوانین سخت‌گیرانه اتفاق می‌افتد. دوم شاکله‌ی انسان.

اما باید دقت کرد که تکامل اخلاق بدون باور ناممکن است. این بحث مفصل و پیچیده‌ای است که تفسیر جای آن نیست. آنچه می‌خواهم در این جا عرض کنم این است که وقتی خداوند درباره‌ی پیامبر می‌فرماید إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ، یعنی ایشان غرق در باور توحیدی است. دقت بفرمایید وقتی کسی در فراز اخلاق است، و در عین حال اسوه‌ی انسان‌های دیگر است، در واقع تصریحی به موحد بودن او شده است. باور، صفات (اخلاق) و اعمال مانند هر می‌هستند، که قاعده‌ی هرم باور است. وقتی عملی در شخصی دیده می‌شود، باید یک پله عقب‌تر رفت، و ریشه‌ی آن را در صفاتش یافت. اما کار این جا به انتها نمی‌رسد، باز باید پله‌ای به عقب رفت، و ریشه‌ی صفات را در باور جست‌وجو کرد. برای روشن‌تر شدن بحث مثالی بزنیم: وقتی کسی به فقراء کمک نمی‌کند، ریشه‌اش در صفت بخل است. اگر باز عقب‌تر رویم، ریشه‌اش را در باوری خواهیم یافت: باور نکردن مالکیت حقیقی و مطلق خداوند. هر فعلی را که بررسی کنیم به همین سیر خواهیم رسید. بنابراین وقتی کسی توسط خداوند متعال به قلّه‌ی خصوصیات اخلاقی توصیف می‌شود، در قلّه‌ی باور الهی قرار دارد، پس او موحد کامل است.

حال ما چه کنیم؟ آیا می‌توان با لحاظ خصوصیتی اخلاقی به پیامبر نزدیک شد؟! می‌توان ادای مهربانی ایشان را به انسان‌ها درآورد؟! می‌توان حتی اندکی شبیه ایشان حلیم گردید؟ پاسخ روشن است. راه از تبعیت می‌آید، و تبعیت در

عقاید است. باورهای ایشان، محمد را ساخته است. پس باید راه او را در تبعیت باورهایشان با محبت رفت. گفتیم محبت، چرا که تبعیت بدون محبت علت ناقصه است، و با محبت است که تامة می گردد. وقتی انسان اوصاف ایشان را دید یا شنید، به بیان آیهی ۳۷ سورهی ق: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ**؛ نسبت به این وجود مبارک محبتی عمیق در جاننش می یابد که حاکی از فطرت الهی است. اگر در این محبت غوطه ور گردد، به تدریج درک خواهد کرد که هر خیری در او است، از آن پیامبر است. آن گاه به معنای این کریمه مدرک خواهد شد: **إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا** (سورهی احزاب، آیهی ۵۶). باری آن وقت تبعیت از روی محبت است، نه بازیگری! دقت بفرمایید که مطلب مهمی عرض شد.

دو بیت از مرحوم علامه که در غزلی زیبا بیان شده است افادهی کاملی از مطلب فوق است:

من به سرچشمه‌ی خورشید نه خود بردم راه

ذره‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد

من خسی بی سر و پایم که به سیل افتادم

او که می رفت مرا هم به دل دریا برد

روایات بسیار نفیسی ذیل این کریمه نقل شده است، که برخی از آن آورده می شود:

عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ النَّخَوِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَدَبَ نَبِيِّهِ عَلَىٰ مَحَبَّتِهِ فَقَالَ وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ قَالَ عَزَّوَجَلَّ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ قَالَ ثُمَّ قَالَ وَ إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) فَوَّضَ إِلَيَّ عَلَىَّ (عليه السلام) وَ أَتَمَّنَهُ فَسَلَّمْتُمْ وَ جَعَدَ النَّاسُ فَوَ اللَّهُ لِنُجْبِكُمْ أَنْ تَقُولُوا إِذَا قُلْنَا وَ أَنْ تَصْمُتُوا إِذَا صَمَتْنَا وَ نَحْنُ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَا جَعَلَ اللَّهُ لِأَحَدٍ خَيْرًا فِي خِلَافٍ أَمْرِنَا. الكافي، ج ۱، ص ۲۶۵ / وسایل الشیعه، ج ۲۷، ص ۷۳

ابو اسحاق نحوی گوید: بر امام صادق (علیه السلام) وارد شدم و شنیدم که ایشان فرمود: خدای عزوجل پیغمبرش را به محبت خود تربیت کرد، و سپس فرمود: **وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ**، و آنگاه به او واگذار کرد و فرمود: هرچه را پیغمبر برای شما آورد بگیرید؛ و از هرچه منعتان کند باز ایستید. (حشر/۷) و باز فرمود: کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده. (نساء/۸۰) سپس امام (علیه السلام) فرمود: «پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) کار را به علی (علیه السلام) واگذار کرد و او را امین شمرد، شما (شیعیان) تسلیم شدید و آن انکار کردند، به خدا ما شما را دوست داریم که هرگاه بگوییم بگوئید، و هرگاه سکوت کنیم، سکوت کنید، و ما واسطه‌ی میان شما و خدای عزوجل هستیم، خدا برای هیچ‌کس در مخالفت امر ما خیری قرار نداده است».

دو مطلب اساسی در این روایت بیان شده‌است. اول تأدیب پیامبر با محبت توسط خداوند متعال. پس راه تربیت با غیر محبت برای خود و دیگران بی‌نتیجه و عبث است. دوم اشاره‌ای که در این روایت و دو روایت بعدی به کریمه‌ی ۷ سوره‌ی حشر شده‌است: **مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ**. همان‌طور که در شرح آیه بیان شد، راه تنها و تنها تبعیت همراه با محبت از ایشان است.

۱. الصادق (علیه السلام): إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَدَبَ نَبِيِّهِ (صلی الله علیه و آله) فَلَمَّا انْتَهَى بِهِ إِلَى مَا أَرَادَ قَالَ لَهُ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ فَقَوَّضَ إِلَيْهِ دِينَهُ فَقَالَ وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۴۷۴ الکافی، ج ۱، ص ۲۶۷

امام صادق (علیه السلام): خدای تبارک و تعالی پیامبرش را تربیت نمود و چون به آنجا که خدا می خواست رسید، درباره ی او فرمود: وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ سپس امر دینش را به او وا گذاشت و فرمود: هرچه را پیغمبر برای شما آورد بگیرید؛ و از هرچه منعتان کند باز ایستید. (حشر/۷)

۲. عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ لِبَعْضِ أَصْحَابِ قَيْسِ الْمَاصِرِ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَدَبَ نَبِيِّهِ فَأَحْسَنَ أَدَبَهُ فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ثُمَّ قَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَ الْأُمَّةِ لِيَسْوَ سَ عِبَادَهُ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) كَانَ مُسَدِّدًا مُوَفِّقًا مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ لَا يَزِلُّ وَ لَا يُخْطِئُ فِي شَيْءٍ مِمَّا يَسْوَ سُ بِهِ الْخَلْقَ فَتَأَدَّبْ بِآدَابِ اللَّهِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۴۷۴ الکافی، ج ۱، ص ۲۶۶

فضیل بن یسار گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) به برخی اصحاب قیس ماصر فرمود: همانا خدای عز و جل پیغمبرش را نیکو تربیت کرد، چون تربیت او را تکمیل نمود، فرمود: وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ. سپس امر دین و امت را به او وا گذار فرمود تا سیاست بندگانش را به عهده گیرد، سپس فرمود: هرچه را پیغمبر برای شما آورد بگیرید؛ و از هرچه منعتان کند باز ایستید. (حشر/۷) همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) استوار و موفق و مؤید به روح القدس بود، نسبت به سیاست و تدبیر خلق هیچ گونه لغزش و خطایی نداشت، و به آداب خدا تربیت شد.

۳. فَقَدْ رَوَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) كَانَ يَمْشِي وَمَعَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ فَأَدْرَكَهُ أَعْرَابِيٌّ فَجَذَبَهُ جَذْبًا شَدِيدًا وَكَانَ عَلَيْهِ بُرْدٌ نَجْرَانِيٌّ غَلِيظٌ الْحَاشِيَةُ فَأَثَرَتْ الْحَاشِيَةُ فِي (صلى الله عليه و آله) مِنْ شِدَّةِ جَذْبِهِ ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ هَبْ لِي مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي عِنْدَكَ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) فَضَحِكَ وَ أَمَرَ بِإِعْطَانِهِ وَ لَمَّا أَكْثَرَتْ قُرَيْشُ أَذَاهُ وَ ضَرِبَهُ قَالَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ فَلِذَلِكَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ إِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶ ، ص ۴۷۶

روایت شده است که پیامبر خدا (صلى الله عليه و آله) در حال رفتن بود، و بعضی از اصحاب نیز در خدمت آن بزرگوار بودند، مرد عربی با آن حضرت برخورد کرد، چنان به شدت او را به طرف خود کشید که حاشیه درشت عبای نجرانی که بر دوش داشت، گردن مبارکش را آزد، آنگاه گفت: «یا محمد (صلى الله عليه و آله)! از آن مال‌های خدا که در نزد توست، به من هم بده! پیامبر (صلى الله عليه و آله) نگاهی به آن مرد عرب کرد و خندید، و دستور داد تا به او چیزی دادند. وقتی هم که آن بزرگوار را افراد قبیله‌ی قریش زیاد اذیت کردند، و صدمه زدند، رو به طرف آسمان کرد و عرض کرد: «بار الها قوم مرا بیامرز که آن‌ها نادانند!» و به همین دلیل است که خدای متعال فرمود: وَ إِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ.

روایاتی که در حسن خلق پیامبر اکرم نقل شده‌اند، بسیارند. خواندن این روایات دریچه‌ای عمیق و غیر قابل باور را برای انسان می‌گشاید. ما فقط یک نمونه را نقل کردیم. از خواننده خواهش دارم که برای خوانش روایات بیشتر به مجامع روایی مراجعه نماید. خواندن این روایات از باب أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ مَحَبَّتِ فِطْرِي وَ جِبَلِي انسان را نسبت به این وجود مبارک مشتعل می‌کند. پس از احراق محبت، تبعیت لابد منها است.

بعضی روایات در حسن خلق:

۱. الرَّسُولُ (صلى الله عليه و آله): عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْخُلُقِ فَإِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ فِي الْجَنَّةِ لَا مَحَالَهُ وَإِيَّاكُمْ وَ سُوءَ الْخُلُقِ فَإِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَا مَحَالَهُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۴۷۸ عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۱

پیامبر (صلی الله علیه و آله): شما را به حسن خلق سفارش می کنم، زیرا خوش اخلاق بدون شک در بهشت است، و از بد اخلاقی بهره‌یزید که بد اخلاق بدون شک در جهنم است.

۲. الرَّسُولُ (صلى الله عليه و آله): إِنَّ أَحَبَّكُمْ إِلَيَّ اللَّهُ أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا الْمُوْطَنُونَ أَكْنَافًا الَّذِينَ يَأْلِفُونَ وَيُؤْلَفُونَ وَأَبْغَضُكُمْ إِلَيَّ اللَّهُ الْمُشَاءُونَ بِالنَّمِيمَةِ الْمُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْإِخْوَانِ الْمُتَمَسِّسُونَ لِأَهْلِ الْبِرَاءِ الْعَثَرَاتِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۴۷۸

پیامبر (صلی الله علیه و آله): محبوب ترین شما در نزد خدا خوش خلق ترین شما است که مردم را با کمال ملاحظت و نرمی در کنار خود قرار می دهد، و با مردم و مردم با او انس و الفت دارند، و مبعوض ترین شما در نزد خدا سخن چینان و تفرقه اندازان میان برادرانند، که در مقام پیدا کردن لغزش های پاکان باشند.

۳. عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ الْخُلُقَ مَنِحَةٌ يَمْنَحُهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَهُ فَمِنْهُ سَجِيَّةٌ وَمِنْهُ نِيَّةٌ فَقُلْتُ فَأَيُّهُمَا أَفْضَلُ فَقَالَ صَاحِبُ السَّجِيَّةِ هُوَ مَجْبُولٌ لَا يَسْتَطِيعُ غَيْرَهُ وَصَاحِبُ النِّيَّةِ يَصْبِرُ عَلَى الطَّاعَةِ تَصَبُّراً فَهُوَ أَفْضَلُهُمَا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۴۸۰ الکافی، ج ۲، ص ۱۰۱

اسحاق بن عمار از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: خلق خوب و صفت پسندیده عطیه‌ی الهی است که خداوند به بندگان خود عطا فرموده است، و آن بر دو قسم است: نزد بعضی فطری و به صورت سجیه و در گروه دیگری اکتسابی و قائم به نیت و اراده است. اسحاق پرسید: «کدام یک نسبت به دیگری برتری دارد؟» حضرت فرمود: «صفت فطری با سرشت آدمی ترکیب شده و صاحبش به طور طبیعی نمی تواند به غیر آن متصف باشد ولی خلق اکتسابی از راه مجاهده و بردباری بدست آمده است و هر صفت پسندیده‌ای که با کوشش و صبر بدست آید بر صفت طبیعی برتری دارد».

روایت بسیار مهمی در باب کسب صفات اخلاقی است. حضرت خلق را دو قسم می دانند؛ و هر دو را موهبت الهی می شمارند. اول سجیه، صفاتی است که از شاکله حاصل شده، و خود شخص نقشی در اکتساب آن ها ندارد. دوم همراه با نیت و اراده، که نیازمند مجاهده و اطاعت است. حضرت دسته‌ی دوم را افضل می دانند. دلیل این مهم در شرح کریمه بیان گردید.

فَسْتَبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ، بِأَيِّكُمْ الْمُفْتُونُ، إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ؛

این آیات نتیجه‌ی تهمت‌های مشرکین را بیان می‌نماید. می‌فرماید: به زودی می‌بینی، و آن‌ها نیز می‌بینند. که کدامتان دیوانه‌اید! پروردگارت بهتر از هر کسی می‌داند چه کسی گمراه شده، و چه کسی هدایت یافته است. مفتون اسم مفعول از ریشه‌ی فتن است. معنا روشن است، به زودی روشن خواهد شد که چه کسی دیوانه است، شما یا او! خودتان نیز آن را آشکارا خواهید دید. خدا است که می‌داند چه کسی در راه او است، و چه کسی گم‌شده و می‌پندارد که در مسیر است!

در روایتی تطبیق زیبایی ذیل این کریمه آمده است:

عَنْ جَابِرٍ (رحمة الله عليه) قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ قَدْ خَلَصَ وَدُّهُ إِلَى قَلْبِهِ وَ مَا خَلَصَ وَدُّهُ إِلَى قَلْبِ أَحَدٍ إِلَّا وَ قَدْ خَلَصَ وَدُّهُ عَلَىَّ إِلَى قَلْبِهِ كَذَبَ يَا عَلِيُّ (عليه السلام) وَ يُبْغِضُكَ قَالَ فَقَالَ رَجُلَانِ مِنَ الْمُنَافِقِينَ لَقَدْ فُتِنَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) بِهَذَا الْغُلَامِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَسْتَبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ، بِأَيِّكُمْ الْمُفْتُونُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۴۸۲

جابر (رحمة الله عليه) از امام باقر (عليه السلام) نقل کرده است که فرمود: پیامبر (صلى الله عليه و آله) فرمود: مؤمنی وجود ندارد، مگر آنکه محبت من در قلب وی خالص باشد، و محبت من در قلب هیچ‌کس خالص نخواهد شد، مگر آنکه محبت علی (عليه السلام) در قلب وی خالص باشد. ای علی (عليه السلام)! دروغ است کسی که ادعا می‌کند به من محبت می‌ورزد و تو را دوست نداشته باشد». فرمود: «دو نفر از منافقین گفتند: رسول خدا (صلى الله عليه و آله) شیفته‌ی این جوان (علی (عليه السلام)) شد؛ بنابراین خداوند تعالی این آیه را نازل کرد: فَسْتَبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ، بِأَيِّكُمْ الْمُفْتُونُ».

آیات ۸ تا ۱۶:

فَلَا تُطْعِ الْمُكَذِّبِينَ ۸ وَذُؤُوا لَوْ تَدْعُهُنَّ فَيُدْهِنُونَ ۹ وَلَا تُطْعِ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ ۱۰ هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ ۱۱ مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ۱۲
عُتْلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ ۱۳ أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ ۱۴ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۱۵ سَنَسِفُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ ۱۶

از تکذیب‌کنندگان اطاعت مکن. دوست دارند با آن‌ها مدارا و سازش کنی، تا آن‌ها نیز سازش کنند. از هیچ فرومایه‌ای که بسیار قسم می‌خورد تبعیت مکن. عیب‌جویی که برای سخن‌چینی به این‌جا و آن‌جا می‌رود. به غایت بخیل، زیاده‌خواه، و گنه‌کار است. درشت‌خو، و ورای آن بی‌ریشه است. هرچند که مال و فرزندان بسیار دارد. هنگامی که آیات ما بر او خوانده‌شود، می‌گوید: این‌ها همان افسانه‌ی پیشینیان است. به زودی بینی‌اش را به خاک می‌مالیم!

دهن:

مقایس: يدلّ على لين و سهولة و قلة.

حلف:

مقایس: هو الملازمة.

التحقيق: هو الالتزام مع القسم و بوسيلته، كما أنّ القسم هو مجرد القسم من دون التزام.

همز:

مقایس: تدلّ على ضغط و عصر.

التحقيق: هو التعيب و النقص الضعيف. كما أنّ اللّمز هو تعيب و تضعيف قوىّ شديد.

(در آیه) من يكون في مقام التعيب المطلق بكلام أو إشارة أو غمز أو عمل في غيبة أو حضرة ما لم يبلغ شدة و قوة.

نم:

مقایس: معنیان: أحدهما اظهار شیء و ابرازه، و الآخر لون من الالوان.

التحقیق: هو نقل قول عن شخص من شأنه أن یختفی به عند شخص آخر، ینتج فساداً.

عتل:

مقایس: يدل على شدة و قوة فی الشیء. من ذلك الرجل العتلّ و هو الشّدید القوى المصحّ للجسم.

التحقیق: هو الغلظة و التعنّف و الجفاء لیس فیہ لینة و لا عطوفة.

زنم:

التحقیق: من لیس له أصالة و نسب صحیح و هو معلق.

پس از شیوع اسلام مشرکین بارها و بارها دنبال راهی برای مسامحه با پیامبر بودند. عقلای ایشان می دانستند که آیین اسلام به زودی فراگیر خواهد شد. بنابراین می خواستند با تدابیری جایگاه خود را از دست ندهند. این آیات به روشنی بیان می کند که پیامبر از آن ها تبعیت نخواهد کرد؛ و تسامح هم با آن ها نمی کند.

فَلَا تُطِيعِ الْمُكَذِّبِينَ؛ این گونه امرها به پیامبر در قرآن معنای روشنی دارد. مراد این است که پیامبر هیچ گاه از اهل کذب تبعیت نخواهد کرد.

وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ؛ آن ها دوست دارند راه تسامح را با تو پیدا کنند. به دنبال راهی می گردند تا بتوانند جایگاه خود را حفظ کنند، و لطمه ای به دنیایشان نخورد.

وَلَا تُطْعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ، هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ، مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ، عُتْلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ، أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ؛

این آیات بیان اوصاف مکذبین است. صفات مذکور را مطابق لغت شرح می‌دهیم:

حلاف: مبالغه‌ی حلف، به معنای التزام همراه با سوگند است. مراد آیه کسانی هستند که در عین سستی رأی در باطل سوگند می‌خورند، و در سوگندهایشان محکم نیز هستند.

همَّاز: مبالغه‌ی همز، به معنای عیب‌جویی کردن است.

مَشَّاء: کسی است که به این طرف و آن طرف دائماً روان است.

نَمِيم: مبالغه‌ی نم، به معنای سخن چین است.

مراد از هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ کسی است که عیب‌جو است، و برای سخن‌چینی دائماً به این طرف و آن طرف می‌رود.

مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ: کسی است که مانع خیر به دیگران می‌شود. خودش که خیرش به کسی نمی‌رسد هیچ، کسی به دیگران هم بخواهد خیری برساند مانعش می‌شود. صفت بسیار عجیبی است، مالِ خودش نیست، دیگری می‌خواهد به کسی کمک کند، آنرا هم نمی‌تواند تحمّل کند! این صفت منتهای بخل است.

مُعْتَدٍ: متجاوز از حدّ است. به آنچه دارد و در اختیارش می‌باشد راضی نیست. همه‌چیز را برای خودش می‌خواهد.

أَثِيمٍ: بسیار گنه‌کار است. آمدن با صیغه‌ی مبالغه نشان‌دهنده‌ی استقرار حال عصیان در شخص است. مراد کسی نیست که گاهی گناهی می‌کند؛ بلکه شخصی است که عصیان برایش ملکه شده است.

عُتْلٌ: واژه به معنای شدّت و قوّت است. در آیه مراد شخص بد خلق، و تندخو است.

زنیم: مراد بی‌اصل و ریشه است. زنازاده نیز معنا کرده‌اند، که بازگشتش به همان معنای لغوی است. به نظر معنای اول اصح باشد.

شخص با این صفات رذیله هر چه قدر هم که از دنیا بهره‌مند باشد، هیچ فایده‌ای برایش نخواهد داشت. ممکن است دارای اموال و فرزندان بسیاری باشد، و به همین جهت در میان اعراب که این امور برایشان اهمیت فراوانی دارد، دارای احترام بسیار باشد، اما او از کذابین است. وقتی آیات ما را می‌شنود با تبختر و آگاهی می‌گوید این همان داستان‌هایی است که در میان گذشتگان نیز گفته شده است. به زودی او را به خاک خواهیم انداخت، و نتایج باورهایش را خواهد دید.

پس از شرح اجمالی آیات، همان‌طور که بارها عرض کردیم باید خودمان را مخاطب آیات را قرار دهیم. در این آیات صفتی برای مکذّب بیان شده است. می‌توان این اوصاف را خواند و خدا را شکر کرد که در ما نیست، و به سراغ آیات بعدی رفت. اما این روش خواندن قرآن نیست. دوباره تلاش می‌کنیم اوصاف بیان شده را مطابق با شرایط امروز و حالات خودمان شرح کنیم. آن‌گاه خواهیم دید که باید بر خود ترسید.

حَلَّافٍ مَّهِينٍ کسی است که در مسیر اشتباه و گمراهی لجاجت دارد، گوشش به هیچ کلام حَقّی شنوا نیست. اهل معرفت که او را ببینند، از زبونی‌اش آگاه می‌شوند، اما خودش گمان می‌کند در مسیر درست گام برمی‌دارد.

هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ کسی است که مانند مگس بر عیب‌های دیگران می‌نشیند، و عیب‌های دیگران را همه‌جا نقل می‌کند. دائماً سرش در زندگی دیگران است. و با این وصف ناپسند زندگی‌های زیادی را دچار مشکل می‌کند.

مَنَاعٍ لِّلْخَيْرِ همان‌طور که در سطور فوق شرح کردیم، انسانی است که می‌خواهد جریان خیر در عالم ریشه‌کن شود. نه خودش خیر می‌رساند، نه دوست دارد دیگران به هم خیر برسانند!

مُعْتَدٍ أَثِيمٍ بخلش تا حدّی است که هیچ خیر و خوبی را برای دیگران برنمی‌تابد. ریشه‌ی منع خیر همین تجاوز است. آن‌قدر در بدی پیش‌رفته است، که برایش تبدیل به عادت روزانه شده است!

عُتِلُّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ بد اخلاق و گستاخ است، گویی همه بدهکار او هستند. هرکس او را می بیند می فهمد که بی اصل و ریشه است.

أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ خود را به واسطه‌ی مال و اولاد فراوان برتر می پندارد. از صفات نیکو بهره‌ای ندارد، و ناچار با اموری بی ارزش خود را زیور می دهد.

اگر اندکی در حال خود دقت کنیم می فهمیم متأسفانه برخی از این صفات در بسیاری از ما ریشه دوانده است. باید به خدا و رسولش پناه برد و فکر چاره بود.

بیان این اوصاف رذیله در مقابل آیه‌ی ۴ همین سوره است: إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ؛ اگر خلق عظیم را نمی شناسید، مقابلش را خوب می فهمید!

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشِرَارِكُمْ؟ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) قَالَ الْمَشَاوَنَ بِالنَّمِيمَةِ وَالْمُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْأَحِبَّةِ وَالْبَاغُونَ لِلْبِرَاءِ الْعَيْبَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۴۸۴

عبدالله بن سنان گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «آیا شما را از شریرترینان خبر ندهم؟ گفتند: «چرا، ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)»! فرمود: «آری آنان کسانی هستند که راه نمّامی را می پویند، و دوستان را از هم جدا می سازند، و از پاکان و پاکیزگان عیب جوئی می کنند».

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عُتِلَّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ قَالَ الْعُتْلُ الْعَظِيمُ الْكُفْرُ وَالزَّانِمُ الْمُسْتَهْتَرُ بِكُفْرِهِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۴۸۶ بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۹۷

محمد بن مسلم گوید: از امام صادق (علیه السلام) منظور این آیه: عُتِلَّ بَعْدَ ذَلِكَ الزَّانِمُ را پرسیدم. فرمود: «عُتِلَ کسی است که کفرش شدید باشد، و زَنِيمِ کسی است که در کفر خویش بی پروا باشد».

إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ ۱۷ وَلَا يَسْتَثْنُونَ ۱۸ فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ ۱۹ فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ ۲۰ فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ ۲۱ أَنْ اغْدُوا عَلَيْنَا حَرْثَكُمُ إِن كُنْتُمْ صَارِمِينَ ۲۲ فَانْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ ۲۳ أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ ۲۴ وَغَدُوا عَلَىٰ حَرْدٍ قَادِرِينَ ۲۵ فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ ۲۶ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ۲۷ قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ ۲۸ قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ۲۹ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ ۳۰ قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ ۳۱ عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ ۳۲ كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ۳۳

ما آن‌ها را آزمودیم، همان‌گونه که صاحبان آن باغ را آزمودیم، آن هنگام که سوگند خوردند صبحگاه میوه‌های باغ را بچینند. و چیزی (برای مساکین) کنار نگذارند. پس بر گرد باغ بلایی از سوی پروردگار چرخید، در حالی که در خواب بودند. پس (آن باغ سرسبز) چون شبی تیره و تار شد. صبح‌گاه یکدیگر را صدا زدند. اگر می‌خواهید میوه‌ها را بچینید، پیش از طلوع آفتاب به باغ روید. روانه شدند، در حالی که آهسته به یکدیگر می‌گفتند: مبادا امروز مسکینی به سراغتان بیاید. در آن صبح مصمم بودند با تمام توان از ورود مستمندان جلوگیری کنند. هنگامی که باغ را دیدند، گفتند حتماً اشتباه آمده‌ایم! اما نه، ما از همه چیز محروم شدیم. عاقل‌ترینشان گفت: مگر به شما نگفتم: چرا خدا را تسبیح نمی‌کنید؟ گفتند: خداوند منزّه است، ما ظالم بودیم. روی به هم کردند و به ملامت همدیگر پرداختند. گفتند: وای بر ما که متجاوز بودیم. امید داریم که خداوند بهتر از آن را برای ما قرار دهد، چرا که اکنون یک‌سره مشتاق او هستیم. عذاب در دنیا این‌گونه است، و عذاب اخروی به مراتب بزرگتر است، اگر درک می‌کردند.

صرم:

مقایس: هو القطع.

التهدیب: (در آیه) احترقت فصارت سوداء مثل الليل

این آیات بیان‌گر داستانی است، که به جهت اهمیت فوق‌العاده‌ی آن به طور مبسوط در این آیات بیان شده است. از زمان و مکان این اتفاق سخنی گفته نمی‌شود؛ چرا که بعضی از داستان‌ها جنبه‌ی سمبلیک و عبرت دارند. زمان، مکان، و اشخاص در آن نقشی ندارند. این قدر برای تمام انسان‌ها در تمامی اعصار مبتلابه است، که حتی سخنان شخصیت‌های این حادثه نیز به طور کامل نقل می‌گردد.

داستان چنین است: عده‌ای بودند که قرآن آن‌ها را اصحاب باغ معرفی می‌کند. این‌ها باغ پرثمری داشتند؛ و از این بابت خشنود بودند. با هم تصمیم می‌گیرند که برای چیدن میوه‌های باغ صبح زود آفتاب نزده راهی باغ شوند. علت عجله‌ی آن‌ها این بود که مبدا مساکن از آن‌ها طلبی از محصولات باغ کنند. مطابق برخی نقل‌ها این‌ها فرزندان پدر پیری بودند، که در زمان خود از ثمرات باغ به مساکن کمک بسیار می‌کرد. فرزندان نمی‌خواستند این رویه ادامه پیدا کند. برای همین با هم تصمیم گرفتند به هیچ وجه به مساکن چیزی ندهند. این‌ها غافل بودند که شب گذشته بلایی به باغ خورده بود. و همه‌ی باغ چون شبی تاریک خشک شده بود. وقتی به باغشان رسیدند، با تعجب از احوال باغ گمان کردند اشتباه آمده‌اند! این‌جا بود که نور خداوند در قلب یکی از آن‌ها روشن گردید.

چند مطلب در آیه قابل توجه بیشتر است:

آیه‌ی ۱۸ (وَلَا يَسْتُثْنُونَ) دو معنا می‌تواند داشته باشد: اول معنای اصلی است که استثناء نکردن سهم فقراء از ثمرات باغ است؛ یعنی حق مساکن را کنار نگذاشتند. معنای دوم که عده‌ی زیادی از مفسران بیان کرده‌اند، استثناء به معنای ان‌شاءالله گفتن است. یعنی قدرت مافوقی برای خودشان ندیدند، و در برداشت و استفاده از میوه‌های باغ خود را مستقلاً پنداشتند. معنای اول که در ترجمه هم عرض شد با سیر داستان تطبیق بیشتری دارد.

مراد از اَوْسَطُهُمْ میانه‌روترین ایشان است؛ یعنی کسی که نه اهل افراط بود و نه تفریط. به همین جهت به عاقل‌ترین معنا کردیم. خدا قلب او را روشن ساخت تا سخنانی بر زبانش جاری گردد که حال همه‌ی آن‌ها را تغییر دهد.

آیات پایانی این فراز فوق‌العاده است. پس از تذکری که اوسط آن‌ها داد (أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ)، همگی معترف به ظلم خود گشتند، و خداوند متعال را تسبیح کردند: قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ؛ و همدیگر را به جهت حال عصیان و طغیانشان ملامت کردند: فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ؛ و همگی دوباره اذعان کردند: قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ. سپس جمله‌ای گفتند که بسیار قابل تأمل است: عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ؛ این کلام را فقط زمانی می‌توان گفت که قلب به نور الهی روشن گردد. نکته‌ی مهم این است که قرآن حال ایشان را تأیید می‌کند. این حال معادل حالی است که حضرت یونس پیدا کرد، و مورد توجه بسیار عرفا می‌باشد؛ سوره‌ی انبیاء، آیات ۸۷ و ۸۸: وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ، فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ. تسبیح حقیقی همراه با اعتراف به ظلمت خویش است. در نهایت عبارتی بر زبان جاری کردند، که آرزوی بسیاری از مؤمنین است: إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ. این حال را در رتبه‌ای بالاتر سحره‌ی موسی داشتند: فَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ، قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ، رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ (سوره‌ی شعراء، آیات ۶۶ تا ۶۸)؛ سپس فرعون ایشان را تهدیدی آشکار کرد: قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَا قُطْعَانَ أَيْدِيكُمْ وَارْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (آیه‌ی ۴۹)؛ و این انسان‌های معنوی پاسخی دادند که تا ابد در تاریخ ماندگار شد: قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ، إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَاَنَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ (آیات ۵۰ و ۵۱).

نکته‌ی پایانی این‌که داستانِ اصحابِ باغ از طغیانِ آغاز گردید؛ خداوند متعال به واسطه‌ی حالشان بلایی بر مهم‌ترین تعلقشان نازل کرد، و آن‌ها به واسطه‌ی این بلا هدایت شدند. دَقّت کنیم که خداوند متعال مربّی است. بلا و نعمت دو نگاه و برداشتی است که ما از حوادث داریم. در حقیقت هر دو رحمت و نعمت است. این مهمّ مسیر فکری ارزشمندی را در درک آیات روشن خواهد کرد.

آیات ۳۴ تا انتهای سوره:

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ ۳۴ أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ۳۵ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ۳۶ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ ۳۷ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ ۳۸ أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِاللَّغَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ ۳۹ سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ ۴۰ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ۴۱ يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ۴۲ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهُفُهُمْ ذُلٌّ وَقَدْ كَانُوا يَدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالُونَ ۴۳ فَذَرْنِي وَمَنْ يُكْذِبْ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ۴۴ وَأَمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ۴۵ أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ ۴۶ أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ ۴۷ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ ۴۸ لَوْلَا أَنْ تَدَارَكُهُ رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي لُنَبِّذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ ۴۹ فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ۵۰ وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ۵۱ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

۵۲

اهل تقوا نزد پروردگارشان باغ‌هایی سرشار از نعمت دارند. آیا افرادی را که تسلیم امر الهی هستند با مجرمین یکی می‌دانیم؟! با خود چه فکر می‌کنید؟! شاید کتابی دارید که از آن این‌گونه فهمیده‌اید! که هرچه بخواهید همان برای شما است. شاید هم عهد و پیمانی تا روز قیامت با ما دارید، که هرچه بخواهید همان بشود. از آن‌ها بپرس، کدامشان ضامن این عهد است؟ شاید هم شریکانی (معبودانی) دارند، اگر راست می‌گویند، شریکانشان را بیاورند. روزی که ساق‌هایشان برهنه گردد (کنایه از سخت و دشوار شدن آن روز)، و از آنان خواسته می‌شود که سجده کنند، اما نمی‌توانند. چشم‌هایشان فرو افتاده، و خواری آن‌ها را فراگرفته، پیش از این نیز به سجده دعوت می‌شدند، در حالی که سالم و تندرست بودند. حال مرا با کسی که این سخن را دروغ می‌پندارند و گذار، آن‌ها را از جایی که فکرش را نمی‌کنند، به تدریج فرو خواهیم گرفت. حال به آن‌ها مهلت داده‌ام، تدبیر من سنجیده است. آیا از آنان مزدی خواسته‌ای؟ که پرداختش برایشان کمر شکن باشد! یا این که علم به غیب دارند، که با آن می‌نویسند. پس برای حکم پروردگارت صبر کن، و مانند همدم ماهی (حضرت یونس) مباش، که با اندوه و خشم خدا را خواند. که اگر نعمت و رحمت خداوند او را فرا نمی‌گرفت، در برهوتی گرفتار می‌شد، در حالی که نکوهیده بود. اما خدا او را انتخاب کرد، و او را از صالحان قرار

داد. کافران وقتی قرآن را می شنوند، نزدیک است با چشم هایشان تو را از پای درآورند، و می گویند (ادعا کنند): او دیوانه است. حال آن که قرآن فقط یادی برای جهانیان است.

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ؛ جایگاه اهل تقوا نزد پروردگار است. تعبیری دلنشین و امیدبخش برای انسان های الهی است. لطیفه ها در عند رب هست که بر اهلش پوشیده نیست. کنایه ای در این کریمه نیز هست، این که در برابر جنت های مادی، که اهل دنیا خودشان را مشغول آن کرده اند، مانند حال ابتدایی اصحاب جنت، اهل تقوا از نعمات اخروی بهره دارند.

أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ، مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؛ مجرم و گناه کار فکر می کند همان طور که در دنیا فرق ظاهری بین خود و مسلم نمی دید، بر فرض اگر آخرتی هم باشد، فرق چندانی بین او و مؤمن نخواهد بود! خداوند متعال می فرماید: با خود چه فکر می کنید!! ما کسی که همواره تسلیم ما است را با مجرم یکی می دانیم؟!

أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ، إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ؛ از این آیات تمامی احتمالات تساوی حال آن ها با مؤمنین رد می شود. بیان می شود که شاید گمان می کنند آن ها نیز کتابی دارند که علوم در آن جمع شده است، و با استناد به آن این موهومات را بیان می کنند!

أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَقَّةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ، سَلَهُمْ أَيُّهُمْ يَذَلِكَ زَعِيمٌ؛ یا با خود خیال کرده اند که عهده ی با ما بسته اند، و مطابق آن پیمان در امان خواهند بود. کدامین شما می تواند ضامنی بر این عهد خیالی باشد؟!

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ؛ شاید هم شریکانی دارید که به آنها تکیه می‌کنید! مراد از شریک می‌تواند بت‌هایشان باشد؛ و می‌تواند اشرافشان باشد که در دشواری‌ها به آنها مراجعه می‌کردند. خداوند می‌فرماید همه‌ی آن شریکانی که فکر می‌کنید می‌توانند کاری برایتان بکنند جمع کنید.

يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ، خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ؛ اعراب لباس اصلیشان پیراهن عربی است که تا مچ پا را می‌پوشانند. به طور طبیعی وقتی در هنگام ترس می‌خواستند فرار کنند، لباس‌هایشان را بالا می‌گرفتند تا زمین نخورند؛ و ساق‌هایشان معلوم می‌گردید. از این حال کنایه‌ای در کریمه بیان شده است که نشان‌دهنده‌ی هول و دشواری است که در روز قیامت برای آنها رخ خواهد داد: يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ در آن روز نیز آنها به سجده برای خداوند متعال دعوت می‌شوند؛ اما روز قیامت، روز انکشاف حقیقت است، دیگر نمی‌توان در آن روز بازیگری کرد. بنابراین آنها نمی‌توانند سجده کنند. خواری تمام وجودشان را فرا گرفته است. آنها در دنیا که این حال اضطراب و ترس را نداشتند نیز بارها دعوت به سجده شدند، اما به این دعوت الهی توجه نکردند.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ قَالَ تَبَارَكَ الْجَبَّارُ ثُمَّ أَشَارَ إِلَى سَاقِهِ فَكَشَفَ عَنْهَا الْإِزَارَ قَالَ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ قَالَ أَفْجَمَ الْقَوْمَ وَدَخَلَتْهُمْ الْهَيْبَةُ وَشَخَصَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ شَاخِصَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ الذِّلَّةُ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ.

بحار الأنوار، ج ۴، ص ۷ / بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۸۳ و التوحید، ص ۱۵۴

محمد بن علی حلبی از امام صادق (علیه السلام) در خصوص این آیه: *يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ* نقل می‌کند: منزّه است خداوند جبار و توانا سپس به پای خویش اشاره کرد و شلوار را از آن کنار زد؛ فرمود: *وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ*، آنگاه که قوم مات و مبهوت می‌شوند و ترس و هیبت بر آنان چیره می‌شود، و سرافکنده می‌شوند و جانیشان به لب می‌رسد این درحالی است که چشم‌هایشان [از شدت شرمساری] به زیر افتاده، و ذلت و خواری وجودشان را فراگرفته آنها پیش از این دعوت به سجود می‌شدند درحالی که سالم بودند [ولی امروز دیگر توانایی آن را ندارند]!!

قَدَرْنِي وَمَنْ يُكْذِبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ، وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ؛ این آیات از سنت استدراج سخن می‌گوید. استدراج از سنت‌های مهم الهی است که در قرآن بیان شده است. غیر از سوره‌ی قلم در سوره‌ی اعراف نیز استدراج آمده است: سوره‌ی اعراف، آیات ۱۸۲ و ۱۸۳: *وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ، وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ*.

استدراج از درج است، درج در لغت چنین آمده است:

مقایس: *يَدُلُّ عَلَى مَضَى الشَّيْءِ*.

التحقيق: هو الحركة المخصوصة أى مع دقة و احتياط و بالتدریج شيئاً فشيئاً.

استدراج به معنای حرکت تدریجی است، گاهی این حرکت آن قدر آرام است که معلوم نمی‌شود. استدراج در لسان قرآن کریم، حرکت آرام به سمت تباهی است. وقتی انسانی مکذب بود، خداوند او را در دنیا مهلت می‌دهد؛ و به جای ابتلاء، نعمات فراوانی نصیبش می‌کند؛ چرا که او گمان می‌کند روش درستی در زندگی دارد؛ در نتیجه با ریزش نعمات در مسیر منحط خود بیشتر فرو می‌رود. به همین جهت گفته شد: *مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ* این اتفاق آن قدر آرام می‌افتد که انسان گرفتار در سنت استدراج اصلاً متوجه نمی‌شود. دقت کنیم که استدراج چنان که در هر دو آیه آمده است،

اختصاص به مکذبین دارد، نه عاصی و گنه کار. مختص کسی است که هیچ حقیقتی را باور نمی کند، و نمی خواهد هم که باور کند. کسانی که مکذب نیستند، مهلت داده می شوند تا ایمان آورند. اما مکذب مهلت داده می شود تا دچار استدراج شود. استدراج در کریمه کید متین نامیده شده است. چرا که قابل فهم نیست، و برعکس هم فهمیده می شود. خود شخص و دیگرانی که اهل معرفت نباشند، خیال می کنند او انسان خوبی است که غرق در نعمات است.

برای تکمیل بحث عبارات مرحوم علامه ی طباطبائی در المیزان نقل می گردد:

و الاستدراج هو استنزالهم درجة فدرجة حتى يتم لهم الشقاء فيقعوا في ورطة الهلاك و ذلك بأن يؤتيهم الله نعمة بعد نعمة و كلما أوتوا نعمة اشتغلوا بها و فرطوا في شكرها و زادوا نسيانا له و ابتعدوا عن ذكره. فالاستدراج إيتاؤهم النعمة بعد النعمة الموجب لنزولهم درجة بعد درجة و اقترابهم من ورطة الهلاك، و كونه من حيث لا يعلمون إنما هو لكونه من طريق النعمة التي يحسبونها خيرا و سعادة لا شرف فيها و لا شقاء.

به دو روایت ذیل این آیات توجه کنیم:

عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَرْزُقَنِي مَالاً فَرَزَقَنِي وَإِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي وَلَكِنَّهُ أَمَّا وَ سَأَلْتُهُ أَنْ يَرْزُقَنِي دَاراً فَرَزَقَنِي وَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجاً فَقَالَ أَمَّا وَاللَّهِ مَعَ الْحَمْدِ فَلَا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۵۰۲. الکافی، ج ۲، ص ۹۷

عمر بن یزید گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: از خداوند خواستم مالی به من بدهد او هم عطاء فرمود، و از او فرزندی خواستم آن را هم داد، از وی خانه ای خواستم آن را هم بخشید، فکر می کنم خداوند مرا آزمایش می کند و می خواهد کم کم مرا مؤاخذه کند، فرمود: «نه به خدا اگر شکر کنی باکی نیست».

الصَّادِق (عليه السلام): إِذَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى بِعَبْدٍ خَيْرًا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا تَبِعَهُ بِنِقْمَةٍ وَ يُذَكِّرُهُ الْإِسْتِغْفَارَ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى بِعَبْدٍ شَرًّا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا تَبِعَهُ بِنِعْمَةٍ لِيُنْسِيَهُ الْإِسْتِغْفَارَ وَ يَتِمَادِيَ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ بِالنِّعَمِ عِنْدَ الْمُعَاصِي.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۵۰۲ علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۶۱

امام صادق (علیه السلام): هرگاه خداوند بخواهد به بنده‌ای خیری برساند؛ اگر او مرتکب گناهی شد خداوند او را در مشکلی گرفتار می‌کند و استغفار را به یادش می‌آورد. اما هرگاه بخواهد او را گرفتار سازد؛ اگر از وی گناهی سر زد، به او نعمت می‌دهد، و استغفار را از یادش می‌برد و به او مهلت عطا می‌کند، و این است معنی آیه که فرمود: سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ یعنی در هنگام گناه به آن‌ها مهلت می‌دهد.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ، أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ؛ این آیات در ادامه‌ی آیات قبل رفع احتمالات ادعایی مکذبین است. هیچ‌کدام از انبیای الهی مطالبه‌ی وجهی از مردم نکردند؛ چرا که رابطه‌ی مالی تأثیر کلام را به کلی از میان می‌برد. خداوند متعال به پیامبر اکرم نیز می‌فرماید: مگر از آن‌ها چیزی خواستی، که برایشان سنگین آمده است! ردّ احتمال بعدی دسترسی آن‌ها به غیب است. مگر آن‌ها به غیب دسترسی دارند که رفتارشان این‌گونه است! چگونه انسانی که جاهل است احتمال نمی‌دهد حقیقتی در عالم باشد که از آن بی‌خبر است؟!

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ، لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ، فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ؛ این آیات درباره‌ی حضرت یونس می‌باشد. مراد از صَاحِبِ الْحُوتِ مصاحب و همراه ماهی است، که به جهت رفتن حضرت یونس در شکم ماهی آمده است. آنچه از داستان حضرت یونس قطعی است این می‌باشد که ایشان سالیان متمادی برای هدایت قومش تلاش کرد. در این سال‌ها مطابق نقل حداکثر دو نفر ایمان آوردند. او برای قومش طلب عذاب کرد. زمان عذاب اعلام شد. او پیش از آمدن عذاب از میان قوم خارج شد، در حالی که عصبانی و ناراحت بود. انتظار داشت که قومش با بیم عذاب ایمان بیاورند. پس از خروج او قومش علائم عذاب را که دیدند، توبه کردند و ایمان آوردند. در برخی نقل‌ها بیان شده است که یکی از همان دو نفر که به یونس ایمان آورده بود، با شروع علامت‌های عذاب مردم را دعوت به ایمان کرد. اشتباه یونس که اکثر مفسرین به آن اشاره کرده‌اند خروج زود هنگام از میان قومش بود. اما به نظر می‌رسد با توجه به آیه‌ی ۸۷ سوره‌ی انبیاء اشتباه او این بود که گمان کرد عذاب برای قومش است، و ما (خداوند متعال) قادر نیستیم او را عذاب کنیم. به آیه دَقَّتْ کَنیم: وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ. این گمان برای پیامبر شایسته نیست، بنابراین او را به دل ماهی بزرگی که گفته‌اند نهنگ بزرگی بوده است انداختیم. علاوه بر این گمان، او مطابق هر دو آیه خشمگین بود، این خشم حتی اگر از هدایت نشدن قومش هم باشد سزاوار پیامبر نیست. یونس به محض ورود به دل ماهی متوجه اشتباه خود شد، و در همان تاریکی خداوند را ندا کرد، و بدی‌ها را متوجه خود دید. این گونه بود که نجات یافت. آیه‌ی ۸۸ چنین است: فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَفَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ. در آیه‌ی ۴۹ همین سوره نیز به نعمت و رحمت خداوند به او اشاره شده است. بیان شد که اگر نعمت و رحمت خداوند او را فرا نمی‌گرفت، در برهوتی گرفتار می‌شد، در حالی که نکوهیده بود. در نهایت خداوند او را انتخاب کرد و از صالحان قرار داد.

آیه خطاب به پیامبر اکرم می‌فرماید تو مانند یونس نباش، ما برای هدایت به قومت فرصت داده‌ایم، تو صبور باش و از ایشان دست نکش. همان طور که بارها عرض شد این بیان نشان می‌دهد که پیامبر صبور و حریص بر امت است.

روایت جامعی از پیامبر اکرم نقل شده است، که شرح کاملی بر حالات یونس است. گرچه در روایات بلند این چنینی نمی توان به طور کامل قائل بر صحت همه ی جزئیات آن شد، و حتماً باید بر قرآن تطبیق گردد؛ اما کلیات این گونه روایات مهم می باشد.

الرَّسُولُ (صلى الله عليه و آله): أَنَّ يُونُسَ بْنَ مَتَّى (عليه السلام) بَعَثَهُ اللَّهُ إِلَى قَوْمِهِ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ كَانَ رَجُلًا يَعْتَرِيهِ الْحِدَّةُ وَ كَانَ قَلِيلَ الصَّبْرِ عَلَى قَوْمِهِ وَ الْمَدَارَاهُ لَهُمْ عَاجِزًا عَمَّا حُمِّلَ مِنْ ثِقَلِ حَمْلِ أَوْقَارِ النُّبُوَّةِ وَ أَعْلَامِهَا وَ أَنَّهُ يُفْسَخُ تَحْتَهَا كَمَا يُفْسَخُ الْجَدْعُ تَحْتَ حِمْلِهِ وَ أَنَّهُ أَقَامَ فِيهِمْ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ التَّصَدِيقِ بِهِ وَ اتَّبَاعِهِ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً فَلَمْ يُؤْمِنْ بِهِ وَ لَمْ يَتَّبِعْهُ مِنْ قَوْمِهِ إِلَّا رَجُلَانِ اسْمُ أَحَدِهِمَا رُوَيْلٌ وَ اسْمُ الْآخَرِ تَنُوخَا وَ كَانَ رُوَيْلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الْعِلْمِ وَ النُّبُوَّةِ وَ الْحِكْمَةِ وَ كَانَ قَدِيمَ الصُّحْبَةِ لِيُونُسَ بْنِ مَتَّى مِنْ قَبْلِ أَنْ يَبْعَثَهُ اللَّهُ بِالنُّبُوَّةِ وَ كَانَ تَنُوخَا رَجُلًا مُسْتَضْعَفًا عَابِدًا زَاهِدًا مِنْهُمْ كَأَنَّ فِي الْعِبَادَةِ وَ لَيْسَ لَهُ عِلْمٌ وَ لَا حُكْمٌ وَ كَانَ رُوَيْلٌ صَاحِبَ غَنَمٍ يَرْعَاهَا وَ يَتَفَقَّهُ مِنْهَا وَ كَانَ تَنُوخَا رَجُلًا حَطَّابًا يَحْتَطِبُ عَلَى رَأْسِهِ وَ يَأْكُلُ مِنْ كَسْبِهِ وَ كَانَ لِرُوَيْلٍ مَنْزِلُهُ مِنْ يُونُسَ غَيْرُ مَنْزِلِهِ تَنُوخَا لَعَلَّ رُوَيْلٌ وَ حِكْمَتِهِ وَ قَدِيمَ صُحْبَتِهِ فَلَمَّا رَأَى يُونُسَ (عليه السلام) أَنَّ قَوْمَهُ لَا يُجِيبُونَهُ وَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ ضَجَرَ وَ عَرَفَ مِنْ نَفْسِهِ قَلَّةَ الصَّبْرِ فَشَكَا ذَلِكَ إِلَى رَبِّهِ وَ كَانَ فِيمَا شَكَا أَنْ قَالَ يَا رَبِّ إِنَّكَ بَعَثْتَنِي إِلَى قَوْمِي وَ لِي ثَلَاثُونَ سَنَةً فَلَيْسَتْ فِيهِمْ أَدْعُوهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ بِكَ وَ التَّصَدِيقِ بِرِسَالَتِي وَ أَخَوْفُهُمْ عَذَابَكَ وَ نَقِمَتَكَ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً فَكَذَّبُونِي وَ لَمْ يُؤْمِنُوا بِي وَ جَحَدُوا نُبُوتِي وَ اسْتَخَفُّوا بِرِسَالَتِي وَ قَدْ تَوَاعَدُونِي وَ خِفْتُ أَنْ يَقْتُلُونِي فَأَنْزِلَ عَلَيْهِمْ عَذَابَكَ فَإِنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى يُونُسَ أَنْ فِيهِمُ الْحَمْلُ وَ الْجَنِينُ وَ الطِّفْلُ وَ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَ الْمَرْأَةُ الضَّعِيفَةُ وَ الْمُسْتَضْعَفُ الْمُهِينُ وَ أَنَا الْحَكَمُ الْعَدْلُ سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي لَا أَعَذِّبُ الصَّغَارَ بِذُنُوبِ الْكِبَارِ مِنْ قَوْمِكَ وَ هُمْ يَا يُونُسَ عِبَادِي وَ خَلْقِي وَ بَرِيَّتِي فِي بِلَادِي وَ فِي عِيَلَتِي أَحِبُّ أَنْ أَتَأَنَّهُمْ وَ أَرْفُقَ بِهِمْ وَ أَنْتَظِرُ تَوْبَتَهُمْ وَ إِنَّمَا بَعَثْتُكَ إِلَى قَوْمِكَ لِتَكُونَ حِطًّا عَلَيْهِمْ تَعَطَّفَ عَلَيْهِمْ بِالرَّحْمِ الْمَاسَّةِ مِنْهُمْ وَ تَأَنَّهُمْ بِرَأْفَةِ النُّبُوَّةِ وَ تَصَبَّرَ مَعَهُمْ بِأَحْلَامِ الرِّسَالَةِ وَ تَكُونَ لَهُمْ كَهَيْئَةِ الطَّبِيبِ الْمُدَاوِي الْعَالِمِ بِمُدَاوَاهِ الدَّاءِ فَخَرَقَتْ بِهِمْ وَ لَمْ تَسْتَعْمِلْ قُلُوبَهُمْ بِالرَّفْقِ وَ لَمْ تَسْسُئْهُمْ بِسِيَاسَةِ الْمُرْسَلِينَ ثُمَّ سَأَلْتَنِي عَنْ سُوءِ نَظَرِكَ الْعَذَابَ لَهُمْ عِنْدَ قَلَّةِ الصَّبْرِ مِنْكَ وَ عَبْدِي نُوحٌ كَانَ أَصْبَرَ مِنْكَ عَلَى قَوْمِهِ وَ أَحْسَنَ صُحْبَةً وَ أَشَدَّ تَأْنِيًا فِي الصَّبْرِ عِنْدِي وَ أَبْلَغَ فِي الْعُذْرِ فَعُضِبْتُ لَهُ حِينَ غَضِبَ لِي وَ أَجَبْتُهُ حِينَ دَعَانِي فَقَالَ يُونُسُ يَا رَبِّ إِنَّمَا غَضِبْتُ عَلَيْهِمْ فِيكَ وَ إِنَّمَا دَعَوْتُ عَلَيْهِمْ حِينَ عَصَوْكَ فَوَ عِزَّتِكَ لَا أُنْعَطِفُ عَلَيْهِمْ بِرَأْفَةٍ أَبَدًا وَ لَا أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ بِنَصِيحَةٍ شَفِيقَةٍ بَعْدَ كُفْرِهِمْ وَ تَكْذِيبِهِمْ إِيَّايَ وَ جَحْدِهِمْ بِنُبُوتِي فَأَنْزِلْ عَلَيْهِمْ عَذَابَكَ فَإِنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ أَبَدًا فَقَالَ اللَّهُ يَا يُونُسُ إِنَّهُمْ مِائَةٌ أَلْفٌ أَوْ يَزِيدُونَ مِنْ خَلْقِي يَعْمُرُونَ بِلَادِي وَ يَلِدُونَ عِبَادِي وَ مَحَبَّتِي أَنْ أَتَأَنَّهُمْ لِلَّذِي سَبَقَ مِنْ عِلْمِي فِيهِمْ وَ فِيكَ

وَتَقْدِيرِي وَتَدْبِيرِي غَيْرُ عِلْمِكَ وَتَقْدِيرِكَ وَأَنْتَ الْمُرْسَلُ وَأَنَا الرَّبُّ الْحَكِيمُ وَعِلْمِي فِيهِمْ يَا يُونُسُ بَاطِنٌ فِي الْغَيْبِ عِنْدِي لَا تَعْلَمُ مَا مُنْتَهَاهُ وَعِلْمُكَ فِيهِمْ ظَاهِرٌ لَا بَاطِنَ لَهُ يَا يُونُسُ قَدْ أَجَبْتُكَ إِلَى مَا سَأَلْتَ مِنْ أَنْزَالِ الْعَذَابِ عَلَيْهِمْ وَمَا ذَلِكَ يَا يُونُسُ بِأَوْفَرٍ لِحِطِّكَ عِنْدِي وَلَا أَجْمَلَ لَشَأْنِكَ وَسَيِّئَاتِهِمْ عَذَابٌ فِي شَوَّالٍ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ وَسَطَ الشَّهْرِ بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ فَأَعْلَمَهُمْ ذَلِكَ قَالَ فَسَرَّ بِذَلِكَ يُونُسُ وَلَمْ يَسُوءْهُ وَلَمْ يَدْرِ مَا عَاقِبَتُهُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۵۰۴ بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۹۲

پیامبر (صلی الله علیه و آله): خداوند یونس بن متی (علیه السلام) را در سی سالگی به سوی قومش فرستاد و او مردی بود که گاهی خشمگین می شد و صبر او نسبت به قومش و مدارای او با آن ها کم بود و توان حمل کردن بار سنگین نبوت و نشانه های آن را نداشت و زیر بار آن مسئولیت دچار ضعف می شد همانگونه که شتر زیر بارش دچار ضعف می شود. او در میان آن ها ماند در حالی که سی و سه سال آن ها را به سوی ایمان به خدا و تصدیق او و پیروی از او دعوت می کرد ولی از قومش جز دو مرد به او ایمان نیاوردند و از او پیروی نکردند؛ اسم یکی از آن دو «روبیل» و دیگری «تنوخا» بود و «روبیل» از خانواده ی علم و نبوت و حکمت بود و رفاقت دیرینه ای با یونس بن متی (علیه السلام) داشت [و] قبل از اینکه خداوند او را به پیامبری مبعوث کند [با او رفیق بود] و «تنوخا» مردی مستضعف، عابد، زاهد و کوشا در عبادت بود و علم و حکمت نداشت و «روبیل» صاحب گوسفند بود. آن ها را می چرانید و از آن ها می خورد و «تنوخا» مردی هیزم فروش بود. هیزم [جمع می کرد و] بالای سرش حمل می کرد [و می فروخت] و از کسب و کار خود می خورد و «روبیل» به خاطر علمش، حکمتش و رفاقت دیرینه اش مقام و منزلتی غیر از منزلت «تنوخا» نزد یونس (علیه السلام) داشت. وقتی یونس (علیه السلام) دید که قومش [دعوت] او را اجابت نمی کنند و ایمان نمی آورند، آزرده شد و کمبود صبر را در خود دید؛ پس به پروردگارش شکایت کرد و در میان آنچه شکایت کرد [این بود] که گفت: «پروردگارا! تو مرا در سی سالگی به سوی قومم مبعوث کردی و در میان آن ها ماندم در حالی که آن ها را به سوی ایمان به تو و تصدیق به رسالتم دعوت می کنم و سی و سه سال است که آن ها را از عذاب و عقوبت تو می ترسانم ولی مرا تکذیب کردند و به من ایمان نیاوردند و نبوت مرا انکار کردند و رسالتم را خوار و سبک شمردند و مرا تهدید کردند و ترسیدم مرا بکشند؛ پس

عذابت را بر آنان نازل کن؛ چون آنها قومی هستند که ایمان نمی‌آورند». خداوند به او وحی کرد: ای یونس، در میان قومت نوزاد و طفل بی‌گناه و جنین متولد شده و مردان و زنان کهنسال و زنان ناتوان و ضعیف وجود دارند و من حاکم عادل هستم که رحمتم بر غضبم سبقت گرفته و کودکان را به گناه بزرگسالان عذاب نمی‌کنم و آنها بندگان من هستند، دوست دارم به آنها مهلت دهم و با ایشان مدارا کنم و منتظر توبه آنها باشم و من تو را برای این به‌سوی آنها فرستادم که با آنها مهربان باشی و مانند پزشک معالج درد آنها را درمان کنی، اما تو با آنها مدارا نکردی و اکنون با این بی‌صبری و دید منفی از من تقاضای عذاب می‌کنی؟ درحالی‌که بنده‌ی من نوح (علیه السلام) صبر بسیار زیادی داشت و مدت درازی با قوم خود مدارا نمود و با آنها حسن معاشرت داشت و وقتی پس از سال‌ها دعوت آنها او را اجابت نکردند، غضبناک شد، من هم از غضب او به خشم آمدم و نفرین او را درباره‌ی عذاب قومش اجابت کردم. یونس گفت: «پروردگارا من به خاطر تو بر آنها غضب کرده‌ام، به دلیل اینکه تو را نافرمانی و عصیان می‌کردند، آنها را نفرین کردم و قسم به عزت تو، هرگز درباره‌ی آنها احساس ترحم و رأفت نمی‌کنم، پس عذاب خویش را بر آنان نازل کن، چون آنها هرگز ایمان نمی‌آورند، اما خدای متعال وحی کرد: ای یونس آنها بیش از صدهزار نفر از مخلوقات من هستند که شهرهای مرا آباد کرده و بندگان و دوستداران مرا به دنیا می‌آورند، پس به علم خود که درباره‌ی تو و آنها سبقت گرفته به آنها مهلت می‌دهم، چون تقدیر من غیر از علم و تقدیر توست و تو پیامبری، اما من پروردگار حکیم هستم، اما حال که تو چنین می‌خواهی و در نزد من مرتبه بلندی داری تو را اجابت می‌کنم، به‌زودی در روز چهارشنبه نیمه ماه شوال، بعد از طلوع خورشید عذاب خود را بر آنان نازل می‌کنم، پس این مطلب را به آنها اطلاع بده. یونس (علیه السلام) از شنیدن این امر خوشحال شد و به عاقبت آن نیاندیشید.

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُزِلُّوكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ، وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ؛

زلق:

مقایس: يدلّ علی تزّج الشیء عن مقامه.

التحقیق: هو الزّلة و السّفوط.

کافران وقتی قرآن خواندن پیامبر را می شنوند، آن قدر حسد و خشم پیدا می کنند که می خواهند با چشمانشان ایشان را از پای درآورند. چشم آینه‌ی وجودی انسان است، و حالات انسان را به خوبی نشان می دهد. اکثر مفسّرین این آیه را شاهی بر صحت چشم زخم دانسته اند. فارغ از صحت یا عدم صحت چشم زخم که نیازمند بحثی مفصل است، این کریمه معنایی روشن دارد؛ و نمی تواند دلیلی بر اثبات چشم زدن باشد.

کافران برای جلوگیری از تأثیر قرآن خواندن پیامبر، تهمتی به ایشان می زنند. می گویند او دیوانه است! ردّ این تهمت در آیه‌ی پایانی سوره بیان می گردد: مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ. قرآن یاد، عبرت، و پند برای همه‌ی انسان‌ها است.